

www.KetabFarsi.com

۳. آغاز نهضت ملی تا خروج از کشور

(۱۳۲۹-۱۳۳۴)

www.KetabFarsi.com

جبهه ملی و صعود دکتر مصدق

کیانوری: در اواخر سال ۱۳۲۸ دورهٔ مجلس پانزدهم به پایان می‌رسید و به علت مخالفت سرسختانه نمایندگان آمریکا در مجلس - یعنی گروه چهار نفری بقایی، مکی، حائری زاده و عبدالقدیر آزاد که همه از همدستان قوام بودند - مسئله نفت لاینحل مانده بود. با آغاز انتخابات مجلس شانزدهم این افراد تصمیم گرفتند که دور دکتر مصدق جمع شوند و، به این علت که او در مجلس چهاردهم در زمینه نفت شمال پیشقدم شده و مخالفت خود را با اعطاء امتیاز به هر دولت خارجی اعلام کرده بود، او را علم کنند.

بدین ترتیب، [در ۲۲ مهر ماه ۱۳۲۸] دکتر مصدق و عده‌ای دیگر به منظور آزادی انتخابات مجلس شانزدهم در برابر کاخ شاه تحصن کردند و مدت کوتاهی بعد [در آبان ۱۳۲۸] تعدادی از این معترضین و متحصنین جبهه ملی ایران را تشکیل دادند. مؤسسين جبهه ملی ۱۹ نفر، به شرح زیر، بودند: دکتر محمد مصدق، احمد ملکی (مدیر ستاره)، دکتر رضا کاویانی، دکتر کریم سنجابی، مهندس غلامحسین زیرک‌زاده، عباس خلیلی (مدیر اقدام)، ابوالحسن عمیدی نوری (مدیر داد)، دکتر سیدعلی شایگان، شمس‌الدین امیرعلایی، محمود نریمان، ارسلان خلعتبری، آیت‌الله [سیدجعفر] غروی، ابوالحسن حائری‌زاده، حسین مکی، دکتر مظفر بقایی کرمانی، عبدالقدیر آزاد، [محمد رضا] جلالی نائینی، دکتر حسین فاطمی (مدیر باختر امروز)، [یوسف] مشار اعظم. از این ۱۹ نفر، ۱۰ نفر بطور مسلم در همان زمان وابستگی‌های مشکوک داشتند (احمد ملکی، عباس خلیلی، عمیدی نوری، خلعتبری، حائری‌زاده، مکی، آزاد، جلالی نائینی، دکتر فاطمی، دکتر بقایی) و از آن ۹ نفر باقیمانده در نزدیکی ۲۸ مرداد تنها دو سه نفرشان، به اضافه دکتر فاطمی، در کنار مصدق ماندند. بقیه یا خودشان را کنار کشیدند و یا با دربار کنار آمدند.

- نام دکتر حسین فاطمی را در زمره افرادی که در بدو تأسیس جبهه ملی وابستگی‌هایی داشته‌اند ذکر کردید. بیژن جزنی هم معتقد است که فاطمی پیش از پیوستن به مصدق وابستگی‌هایی داشته، ولی بعداً صادقانه از مصدق تبعیت کرد^۱. بیشتر توضیح بدهید!

کیانوری: زندگی شهید دکتر فاطمی تاریخچه پرتلاطمی دارد. ما اولین بار نام او را در همکاری با سیدضیاء شنیدیم. بعداً از دوستان صمیمی محمدمسعود، مدیر مرد امروز، بود و در دوران تحصیلش در فرانسه برای او مقاله می‌نوشت. در آغاز فعالیت جبهه ملی در روزنامه باختر امروز مقالات مفصلی درباره آمریکا می‌نوشت و با شیفتگی آن را کشوری می‌دانست که برای آزادی بشریت قد برافراشته است. دکتر مصدق هم در دوران اولیه واقعاً تصور می‌کرد که آمریکا می‌خواهد به آزادی ایران از یوغ سلطه انگلیسیها، که نفت جنوب ایران مهم‌ترین پایگاهشان بود، کمک کند. دکتر فاطمی خیلی زودتر از دکتر مصدق ماهیت واقعی سیاست تجاوزکارانه و غارتگرانه آمریکا را شناخت و به همین جهت قربانی این شناخت درست شد.

- حائری زاده چه؟ آیا در حق او و برخی دیگر که پس از کودتا خانه نشین شدند بی‌انصافی

نمی‌کنید؟

کیانوری: دلیل من برای وابستگی حائری زاده به باند آمریکایی این است که او از اعضای حزب دمکرات قوام و از نمایندگان فرمایشی او در مجلس پانزدهم بود. او با مظفر بقایی و حسین مکی و عبدالقدیر آزاد، که هر سه از عوامل آمریکا بودند، همگام بود و در کودتای ۲۸ مرداد هم ماهیت خود را نشان دادند. حتی پس از ۳۰ تیر همکاری بقایی و مکی با کابینه آمریکایی قوام علنی شد و پس از آن نیز مخالفت آنها با مصدق ادامه یافت. تنها حائری زاده نبود که پس از ۲۸ مرداد خانه نشین شد. حسین مکی و احمد ملکی و غیره، که به نام کمیسیون تبلیغات جبهه ملی به همراه مظفر بقایی با سفارت آمریکا و زاهدی تماس می‌گرفتند، پس از ۲۸ مرداد به مقامی نرسیدند^۲.

بهرحال، رزم آرا نتوانست مسئله نفت را به سود شرکت نفت انگلیس حل کند و به قتل رسید و حسین علاء نخست‌وزیر شد. در اینجا دکتر مصدق با نخست‌وزیری علاء موافقت کرد و به او رأی مثبت داد، در حالیکه ما - چون علاء را به عنوان يك نوکر سیاه غرب می‌شناختیم - شدیداً با انتخاب او مخالفت کردیم و او را دنباله ساعد و صدر و حکیمی و غیره دانستیم. علاء

۱. بیژن جزنی. طرح جامعه‌شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی خلق ایران [تاریخ سی ساله]. تهران: مازیار، ۱۳۵۷، ص ۵۹.

۲. البته ما در آغاز حائری زاده را نمی‌شناختیم و او را يك فرد مترقی ارزیابی می‌کردیم و به همین دلیل هم عضو جمعیت هواداران صلح بود (کیانوری).

فراماسون هم بود. در همین جا بود که مصدق در مسئله قرارداد ۱۹۳۳، که علاء و تقی زاده در انعقاد آن شریک بودند، اصطلاح «مأمور و معذور» را برای تبرئه آنها به کار برد.

- می دانیم که علاء از دوستان قدیمی و نزدیک دکتر مصدق بود. پدران هر دو از اعضاء «فراموشخانه» میرزا ملکم خان بودند. خود علاء و مصدق نیز زمانی عضو «جامع آدمیت» بودند و روابط دوستانه نزدیک داشتند. با توجه به این زمینه، برخی مطلعین نخست وزیری علاء را زمینه سازی برای صعود مصدق می دانند. جلال آل احمد، که در آن دوران در بطن حوادث بوده، همین تعبیر را به کار می برد^۳. ارتشید فردوست هم در رابطه با علاء فرضیاتی را مطرح می کند^۴.
نظر شما چیست؟

کیانوری: من با این «مطلعین محترم» موافق نیستم. زمانیکه علاء بعد از ترور رزم آرا نخست وزیر شد، این بهترین انتخاب ممکن در آن زمان برای دکتر مصدق بود. زیرا دکتر مصدق به علت آشنایی که با علاء داشت معتقد بود که او مانند ساعد و صدر و حکیمی و رزم آرا از شرکت نفت انگلیس تبعیت نخواهد کرد.

البته کابینه حسین علاء هیچ قدرتی برای انجام کارها و تصمیم گیری ها نداشت و دچار ضعف شد. در نتیجه، مسئله نخست وزیری دکتر مصدق در مجلس مطرح شد. چون دکتر مصدق مسئله ملی کردن صنعت نفت را مرتباً مطرح می کرد، جمال امامی پیشنهاد کرد که آقای دکتر مصدق، خود شما پست نخست وزیری را قبول بفرمائید. پیشنهاد جمال امامی بکلی غیرمنتظره بود. جمال امامی دشمن شماره یک مصدق و جداندرجد نوکر انگلیسیها بود.

- خوب، چرا پیشنهاد از طرف او شد و نه مثلاً از طرف جناح آمریکایی مجلس؟ این عجیب نیست؟!

کیانوری: بنظر من، در اینجا آمریکاییها و انگلیسیها دو نظر متفاوت داشتند. هم دارودسته آمریکایی بقایی می خواستند که دکتر مصدق نخست وزیر شود و هم دارودسته انگلیسی جمال امامی. فرض انگلیسیها این بود که یا دکتر مصدق این پیشنهاد را نمی پذیرد - احتمال بیشتر هم این بود - و در این صورت او خلع سلاح می شد و مسئله ملی شدن صنعت نفت منتفی می گردید و بدین ترتیب عوامل شرکت نفت می توانستند او را به منفی بافی دائمی و طرح پیشنهادات غیر ممکن، که خودش هم جرئت اجرای آن را نداشت، متهم کنند. شق دوم این بود که دکتر مصدق پیشنهاد نخست وزیری را می پذیرفت و چون نمی توانست در این زمینه کاری

۳. جلال آل احمد. در خدمت و خیانت روشنفکران. تهران: خوارزمی، ۱۳۵۷، ج ۲، ص ۱۹۸.

۴. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۱۷۲ - ۱۷۳.

صورت بدهد (چون خود انگلیسیها می دانستند که برای به زانو درآوردن مصدق چه امکاناتی دارند، از قبیل تحریم نفت و محاصره اقتصادی و غیره)، بنابراین با عدم موفقیت قطعی رو برو می شد، مفتضح و از صحنه خارج می شد و مشکل اساسی بر سر سازش با شرکت نفت بر طرف می گردید. ولی دکتر مصدق مرد بسیار مدبر و باهوشی بود. او وقتی دید که دشمن برای به دام انداختن او دامی پهن کرده است، آگاهانه پا در دام گذاشت و ماهرانه و گام به گام تارهای دام را پاره کرد و دشمن را در صحنه شطرنج سیاسی مات کرد. تا آنجا که مجبور شدند ارتش و شعبان بی مخ ها را به جان او بیندازند و او در عرض دو سال و پنج ماه آن همه افتخارات برای مبارزات ضد استعماری نه تنها ایران بلکه جهان به یادگار گذاشت.

در مقابل، آمریکاها با نظر دیگری از نخست وزیری دکتر مصدق حمایت کردند. در آن زمان، آنها فکر می کردند که دکتر مصدق کاملاً در اختیار آنهاست، معتقد به آنهاست، آمریکا را دوست خود می داند، اطرافش را بهترین جاسوسان آمریکا محکم گرفته اند. بدین ترتیب، دکتر مصدق اهرم فشار خوبی است که انگلستان را تحت فشار قرار دهد و آنها را وادار به سازش با آمریکا کند. این دو دیدگاه، با دو هدف مختلف، منطبق شدند و توافق کردند که دکتر مصدق نخست وزیر شود.

- خود جبهه ملی ها هم می گویند که دکتر مصدق آمریکا را دشمن خود نمی دانست. کیانوری: بله! دکتر مصدق واقعاً معتقد بود که آمریکا به او کمک خواهد کرد.
- در توجیه این مطلب می گویند که آمریکا هنوز ماهیت خودش را نشان نداده بود. کیانوری: البته آمریکا ماهیت خودش را نشان داده بود، ولی اطلاع اینها نسبت به موضوع کم بود. من عقیده جدی دارم که افرادی مثل همین آقای دکتر مصدق و یا دکتر شایگان واقعاً معتقد بودند که آمریکا چون مستعمره متداول ندارد پس طرفدار آزادی است. اینها نمی دانستند که در جنوب قاره آمریکا چه می گذرد و امپریالیسم را نمی شناختند و نمی دانستند که سرمایه امپریالیستی آمریکا در حال خوردن تمام دنیا است. اینها واقعاً اطلاع نداشتند. دکتر فاطمی در وهله اول واقعاً اطلاع نداشت و وقتی کم کم اطلاع پیدا کرد، از آن دسته جدا شد و قهرمانانه کشته شد. ما باید این تحول را، چه مثبت و چه منفی، در افراد در نظر داشته باشیم.
- خود مصدق چه؟

کیانوری: دکتر مصدق آدمی بود خاص. او فوق العاده سرسخت و تا حد زیادی خودرأی و معتقد به خود بود و حق هم داشت. اطرافیان خودش را تا حدودی می شناخت. حالا من نمی دانم که دکتر مصدق در ابتدا از ارتباط بقایی با آمریکاها اطلاع داشت یا نه. ولی در اواسط قطعاً اطلاع پیدا کرده بود، چون فاطمی از آن دارودسته جدا شده و صادقانه به مصدق

پیوسته بود و حتماً اطلاعاتی را که داشت به مصدق گفته بود. احمد ملکی نوشته است که فاطمی در چه زمانی از آنها جدا شد. بدین ترتیب، مسلم است که مصدق از يك دوره این افراد را می‌شناخت و به آنها میدان هم نمی‌داد، به بقایی و دارودسته اش میدان نمی‌داد. در این زمان در جبهه ملی اختلاف پیدا شده بود. عده‌ای مثل دکتر فاطمی، دکتر شایگان، مهندس حسینی، امیر علایی، نریمان و غیره واقعاً در کنار دکتر مصدق ایستادند و خواستار ملی شدن نفت شدند. عده دیگر با آنها مخالف بودند و می‌گفتند که راه به بن بست رسیده و باید سازش کرد. چون از نظر آنها مسئله حل شده بود و انگلیسیها حاضر به مشارکت با آمریکاییها شده بودند. در اینجا بود که مصدق فهمید که کی چکاره است. ولی چون نمی‌خواست که به آمریکاییها چنگ بیندازد و نمی‌خواست که از مناسباتش با اتحاد شوروی استفاده کند، و تا به آخر فوق‌العاده جدی و منفی در مقابل شوروی ایستاد، واقعاً به بن بست رسید. آنقدر با امثال زاهدی و عمیدی نوری مماشات کرد تا بالاخره شکست خورد.

- در واقع می‌توان گفت که آن کمپانیهای نفتی که خواستار قطع انحصار شرکت نفت انگلیس بر ذخایر ایران بودند، از جمله کمپانیهای آمریکایی، راه صعود مصدق را هموار کردند و بقایی نیز به عنوان یکی از گردانندگان شبکه توطئه‌گر وابسته به برخی کانونهای غربی از هموارکنندگان راه صعود مصدق بود. ولی مصدق شخصیت مستقل خود را داشت و زمانیکه نهضت اوج گرفت (پس از ۳۰ تیر) بر موضع خود پافشاری کرد و لذا بقایی و سایرین در کنار انگلیسیها (یعنی عوامل شرکت نفت انگلیس) برای سقوط او توطئه کردند.

کیانوری: من با تحلیل شما به این صورت موافق نیستم. بنظر من، انگلیسیها از روی کار آمدن مصدق همان اهدافی را داشتند که در بحث جمال امامی گفتم. آنها تصور نمی‌کردند که مصدق در پیش بردن نظرات خود استواری نشان دهد. آمریکاییها، که مظفر بقایی نماینده آنها بود، امیدوار بودند که با کمک دکتر مصدق آنقدر انگلیسیها را زیر فشار بگذارند تا حاضر شوند که آمریکا را در نفت جنوب ایران شریک کنند. آنها هم وقتی دیدند که مصدق در حرکت به سوی آماج‌های ملی خود نه تنها منافع انگلستان بلکه منافع آمریکا را هم به خطر انداخته، با انگلیسیها، که مدتها پیشنهاد سرنگون کردن مصدق را داشتند، متحد شدند. در خاطرات آنتونی ایدن آمده است که بالاخره انگلیسیها به این نتیجه می‌رسند که باید آمریکا را در نفت جنوب ایران سهیم کنند تا حمایت آنها را برای سرنگون کردن مصدق جلب کنند و این پیشنهاد را به آمریکا می‌دهند و به این ترتیب نقشه مشترك ام. آی. ۶ انگلستان و سیا آمریکا تهیه می‌شود.

- بنظر ما عامل سومی هم در ماجرا دخالت داشته است. در تحلیل‌های سنتی درباره حوادث سالهای ۱۳۲۰-۱۳۲۲ نقش عوامل خارجی مؤثر در حوادث ایران به دو عامل سیاست

رسمی دولتهای آمریکا و انگلیس خلاصه می شود، که به تعبیری صحیح است ولی قطعاً کلی و نادقیق و گمراه کننده است. این عامل سوم کمپانی صهیونیستی رویال داچ شل است که کانونهای بسیار مقتدری در آمریکا، انگلیس، اروپا و آسیا در پشت آن قرار دارند و به عبارتی يك قدرت جهان وطنی بسیار ذینفوذ است. واقعاً عجیب و غیرعادی است که با وجودیکه مجتمع شل در دنیا شهرت فوق العاده دارد و برخی کارشناسان سیاسی آن را «اِختاپوس بین المللی» نامیده اند و برخی محققین غربی معتقدند که در بسیاری حوادث خاورمیانه دست پنهان شل دخالت داشته و دارد، و به رغم اینکه هم در اختلاف نفت شمال ایران در دهه ۱۹۲۰، هم در ماجرای نفت شمال در سال ۱۳۲۳ (دولت ساعد) کمپانی شل يك پای اصلی بود و در قرارداد کنسرسيوم هم با ۱۴ درصد دومین سهم را پس از بریتیش پترولیوم دریافت کرد (یعنی دوبرابر هر يك از کمپانیهای آمریکایی مانند استاندارد اویل و غیره)، معهذاً در تحلیل حوادث ایران درباره آن مطلقاً سکوت می شود!

کیانوری: اینکه شما کمپانی رویال داچ شل هلندی را يك شرکت صهیونیستی ذکر می کنید، من تاکنون چیزی در این زمینه نشنیده بودم. تصور هم نمی کنم که يك شرکت نفتی، حتی اگر یهودیان سهام اصلی آن را داشته باشند، بتواند در برابر دو سیاست بزرگ انگلیسی و آمریکایی نقش تعیین کننده ای داشته باشد و لذا، براساس اطلاعاتی که تاکنون دارم، نمی توانم برای آن نقش مهمی قابل باشم. آنچه من می دانم این است که اکثر سهام رویال داچ شل به شرکت نفت انگلیس (بریتیش پترولیوم) و اکثر سهام بریتیش پترولیوم به وزارت دریاداری انگلیس تعلق دارد. در تقسیم سهام کنسرسيوم، آمریکاییها امتیازاتی به انگلیسیها دادند تا به دلیل تعلق بیشتر سهام به بریتیش پترولیوم اداره شرکت نفت جنوب تأمین شود. به همین علت هم همه کارکنان سابق شرکت پس از تشکیل کنسرسيوم برای اداره شرکت نفت بازگشتند. در قرارداد کنسرسيوم، به بریتیش پترولیوم ۴۰ درصد، به شرکت های بزرگ آمریکایی جمعاً ۴۰ درصد، به رویال داچ شل ۱۴ درصد و به شرکت نفت فرانسه ۶ درصد رسید. و به این ترتیب اکثر سهام و اداره شرکت نفت جنوب در دست انگلیسیها باقی ماند.

- رویال داچ شل با شرکت نفت انگلیس یکی و هم موضع نیست. در آن زمان شل، که مرکز آن در لندن است ولی نام گمراه کننده هلند را يدك می کشد، از رقباء اصلی شرکت نفت انگلیس بود و در پی شکستن انحصار بریتیش پترولیوم بر نفت ایران بود. عوامل اصلی شل در ایران شاپور ریپورتر و اسدالله علم بودند.

کیانوری: اطلاع من درباره کمپانی شل همان بود که گفتم. اصراری ندارم که اشتباه

نمی کنم.

اپی نوشت کیانوری: امروز کتاب سه جانبه خواهی را می خواندم. کتابی است بسیار جالب و نشان می دهد که چگونه شرکت های عظیم فراملیتی و میلیاردی های جهان در سه قطب آمریکا، اروپای غربی و ژاپن دنیا را بر پایه منافع غارتگرانه خود می چرخانند. در این کتاب نکته ای دیدم که اطلاع سابق من را که بر حافظه ام مبتنی بود تأیید می کند. در این کتاب آمده است که در سال ۱۹۷۶ درآمد سالیانه شرکت عظیم نفتی رویال داچ شل، که مالکیت آن انگلیسی - هلندی است، ۳۶/۱ میلیارد دلار بوده و از حیث درآمد در جهان رتبه ۳۶ را داشته، در حالیکه درآمد شرکت بریتیش پترولیوم در همان سال ۱۹ میلیارد دلار بوده و از نظر درآمد در رتبه ۶۹ قرار داشته است.^۵

حزب توده و دکتر محمد مصدق

کیانوری: زمانیکه جبهه ملی - با ترکیبی که شرح دادم - تشکیل شد، ما در زندان بودیم. خوب، ما به این ترکیب بطور کامل مشکوک شدیم. تعدادی از عناصر خوب جبهه ملی - مانند نریمان - را نمی شناختیم. تعدادی از افراد خوب را - مانند دکتر مصدق، امیرعلایی، دکتر شایگان و مهندس زیرک زاده و مهندس حسینی (که من از دانشگاه می شناختم) - می شناختیم. دیگران را هم می شناختیم که تماماً قلابی و قالتاق بودند. در این زمان ملاقاتهای ما کاملاً آزاد بود و با بیرون تماس زیاد داشتیم و آزادانه گفتگو می کردیم. در زندان هم دو افسر نگهبان (قبادی و محمدزاده) توده ای بودند و مکاتبات رسمی ما را با خارج از زندان تأمین می کردند. در آن دوران به این نتیجه رسیدیم که این جبهه ملی يك سازمان آمریکایی است که انگلیسیها هم در آن مخلوط شده اند. در بیرون از زندان کمیته ای مرکب از فروتن و بهرامی و شرمینی و قریشی و متقی به جای هیئت اجرائیه کارهای حزب را اداره می کردند و در میان آنها تنها دکتر فروتن و اعضای شعبه مطبوعات بطور جدی از دکتر مصدق و درستی نظراتش دفاع می کردند. بقیه مخالف بودند. در داخل زندان هم در میان ما يك نظر منفی نسبت به جبهه ملی پیدا شد و در این زمینه همه هم عقیده بودیم، یعنی من هم در این نظر منفی نسبت به دکتر مصدق شریک بودم. در مهرماه ۱۳۲۹ جریانی پیش آمد که ما را در این عقیده راسخ تر کرد. يك قرارداد بازرگانی با شوروی بود که معلق مانده بود و نخست وزیران قبلی تمایلی به اجرای این قرارداد نداشتند. چون وضع اقتصادی شمال بسیار بد شده بود و فروش برنج را کد مانده بود و مردم معترض بودند،

۵. هالی اسکالر. سه جانبه خواهی - کمیسیون سه جانبه و برنامه ریزی نخبگان برای مدیریت جهان. ترجمه عبدالرحمن عالم. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۹، ص ۲۸ - ۲۹.

رزم آرا وارد مذاکره با شورویها شد و طبق آن قرارداد کنتراتهایی برای فروش برنج به شورویها بست. مردم خیلی خوشحال شدند که رونقی ایجاد می شود و حتی بازار تهران و مازندران چراغانی شد، ولی در مقابل آمریکاییها و جبهه ملی به شدت با این قرارداد مخالفت کردند. این امر هم دلیل دیگری شد که ما به این نتیجه برسیم که جبهه ملی آمریکایی است. پس از فرار از زندان، کمیته موقتی که در زندان تشکیل داده بودیم منحل شد. دو نفر از آن کمیته کناره گیری کردند و کمیته مرکزی با ترکیب ما شش نفر، که از زندان فرار کرده بودیم، و دکتر بهرامی و دکتر فروتن تشکیل شد. تقریباً یک الی یک ماه و نیم پس از خروج ما از زندان، بحث های ما در زمینه دکتر مصدق شروع شد. من با فروتن، مسئول شعبه مطبوعات، که طرفدار دفاع از دکتر مصدق بود، و بویژه با محمدحسین تمدن بحث هایی داشتم. تمدن عضو کمیته مرکزی نبود، ولی از فعالین تبلیغاتی و تعلیماتی حزب و جوان بسیار باسواد و تحصیل کرده و فهمیده ای بود. لیسانس حقوق بود و معلومات سیاسی و عمومی و ادبی فوق العاده عمیقی داشت. با او بحث می کردم و او مسایل جدید تئوریک را تشریح می کرد. در آن زمان جزواتی از مائوتسه تونگ و لیوشائوچی درباره نقش بورژوازی ملی در انقلاب چاپ شده بود. من آنها را خواندم و به این نتیجه رسیدم که قضاوت ما درباره جبهه ملی بکلی نادرست است و به فرض اینکه عوامل آمریکا هم در جبهه باشند، افرادی مانند دکتر مصدق و دکتر شایگان - که آنها را کاملاً می شناسیم - ملی واقعی هستند. به این ترتیب، اختلاف نظر من با اکثریت هیئت اجراییه شروع شد. من عیناً قطعنامه پلنوم چهارم را می خوانم:

درباره مسئولیت خطاها و اشتباهات:

... اولاً درباره روش حزب ما در قبال مسئله ملی شدن نفت و در مورد تحلیل جبهه ملی و دولت مصدق عده ای از کادرها منجمله اعضاء شعبه مطبوعات حزب و مسئول آن رفیق فروتن از همان ابتدای امر نظریاتی ابراز داشته اند که هسته های صحیحی داشته است ولی مورد موافقت هیئت اجراییه مقیم ایران قرار نگرفته است.

ثانیاً چند ماه پس از خروج از زندان بین رفیق کیانوری و سایر رفقای هیئت اجراییه مقیم ایران اختلاف نظری درباره روش نسبت به جبهه ملی و حکومت مصدق بروز کرده است. بطور کلی نظر رفیق کیانوری در این زمینه در جهت مثبتی سیر می کرده و نیز طبق گزارش

۶. ترکیب رهبری حزب توده در این مقطع چنین بود: دکتر محمد بهرامی (دبیر کل و مسئول دهقانان)، دکتر مرتضی یزدی (مسئول فعالیت های خارج از حزب و جمعیت صلح)، دکتر حسین جودت (مسئول سازمان افسری و سازمان جوانان)، دکتر نورالدین کیانوری (مسئول تشکیلات تهران و جمعیت مبارزه با استعمار)، احمد قاسمی (مسئول تشکیلات شهرستانها)، مهندس علی علوی (مسئول مالی)، محمود بقراطی (مسئول شورای متحده مرکزی)، دکتر غلامحسین فروتن (مسئول شعب اطلاعات و مطبوعات) - ویراستار.

سیاسی هیئت اجرائیه مسلم است که این رفیق در تحلیل حادثه ۲۳ تیر درك صحیح تری داشته است.^۷

حادثه ۲۳ تیر همان تظاهرات ما علیه هریمن است، که البته علیه هریمن نبود بلکه با ورود او انطباق پیدا کرده بود. در این تظاهرات مأمورین شهربانی را در جاهای معینی جا داده بودند که به روی ما تیراندازی شدیدی کردند و کشتار زیادی شد. آن کسی که قطعنامه تظاهرات را قرائت می کرد اولین کسی بود که تیر خورد. خاشع، که از گروه تئاتر نوشین بود، با شهامت عجیبی بالای کامیون رفت و قطعنامه را تا به آخر خواند. در این جریان چند نفر از بچه های ما در اثر حرکت تانک ها زخمی شدند. شب به اجلاس هیئت اجرائیه رفتیم تا درباره این جریان تصمیم بگیریم. آقای قاسمی گفت: دست مصدق تا مرفق به خون مبارزان انقلابی آلوده است. من گفتم: این کشتار کار مصدق نیست، کار گروه های انگلیسی است. خواستند اعلامیه صادر کنند. من حتی به گریه افتادم که این اعلامیه را صادر نکنید و یک روز صبر کنید. اینکه این آقایان در پلنوم چهارم گفتند که نظر کیانوری در ۲۳ تیر درست بوده، واقعاً درست بود. بالاخره آن اعلامیه ننگین، واقعاً ننگین، را علیه مصدق صادر کردند.

- همه به اعلامیه رأی مثبت دادند؟

کیانوری: فقط من و فروتن و بهرامی در اقلیت بودیم. این اعلامیه ننگین از تاریخ حزب توده ایران پاك شدنی نیست.

- صحیح است! حتی دکتر جودت، که مخالف شما بوده، گفته که «کیانوری عقیده

داشت که در این حادثه دکتر مصدق نخست وزیر تقصیری ندارد و تیراندازی به سوی تظاهرکنندگان به اشاره دربار و به دستور سرلشکر بقایی رئیس شهربانی کل انجام گرفته است. بقیه اعضا هیئت اجرائیه معتقد بودند که مسئولیت نخست وزیر را نمی توان نادیده گرفت.»^۸

کیانوری: ولی جودت پیش از اعتراف به این واقعیت، که درباره اش قطعنامه پلنوم

چهارم وجود دارد، يك دروغ بزرگ گفته است. او نوشته است: «نخستین اختلاف نظری که میان اعضا هیئت اجرائیه ۸ نفری... پیش آمد هنگامی بود که هریمن به عنوان میانجیگری درباره ملی شدن صنعت نفت برای مذاکره با مصدق به تهران آمده بود.»^۹ این دروغ بارزی است. ما در تاریخ ۲۴ آذر ۱۳۲۹ از زندان فرار کردیم. میتینگ ۲۳ تیر درست ۷ ماه پس از فرار

۷. [رحمان هاتفی]، اسناد و دیدگاهها - حزب توده ایران از آغاز پیدایی تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷. تهران:

حزب توده ایران، ۱۳۶۰، ص ۳۷۹.

۸. سیاست و سازمان حزب توده، ص ۱۷۲.

۹. همان مأخذ.

ما از زندان بود. اختلاف نظر من با اکثریت هیئت اجرائیه حدود يك ماه پس از فرار از زندان شروع شد. افزون بر این، تنها من نبودم. جودت حتی از دکتر فروتن، که پیش از فرار ما از زندان با نظر ما زندانیان مخالف بود، نام نمی برد. گویا در تمام این هفت ماه در هیئت اجرائیه ۸ نفری اتفاق نظر کامل وجود داشته است!

- اجازه دهید که به حادثه ۲۳ تیر ۱۳۳۰ بیشتر بپردازیم:

طبق پژوهشها و اسناد اخیر، در آن زمان دولت «دمکرات» ترومن - که مدافع دکتر مصدق بود - برای آشتی دادن مصدق با شرکت نفت انگلیس اورل هریمن را به عنوان نماینده مخصوص رئیس جمهور به ایران اعزام کرد. ولی عوامل برخی کانونهای انگلیسی (و بنظر ما کمپانی رویال داچ شل و محافل وابسته به آن) که نمی خواستند این آشتی صورت بگیرد و قصد داشتند دولتمردان آمریکایی را از «خطر کمونیسم» بترسانند و حمایت آنها را از مصدق سلب کنند این حادثه را به وجود آوردند. در واقع، این آشوب توسط سه نیرو ایجاد شد: اول، حزب توده که تظاهرات علیه هریمن را به پا کرد و با سیاست ماجراجویانه خود عملاً به منافع انگلیسیها یاری رسانید؛ دوم، عناصر وابسته در دولت و نیروهای انتظامی (و در رأس آنها سرلشکر فضل الله زاهدی وزیر کشور و سرلشکر حسن بقایی رئیس شهربانی)؛ سوم، عناصر مزدور و مشکوک در حزب زحمتکشان و پان ایرانیست ها و دارودسته سرلشکر حسن ارفع و سایر نیروهایی که به بهانه جلوگیری از میتینگ حزب توده به آن حمله کردند. البته این مسئله که چرا هریمن در این روز به تهران آمد و چه دستهای مرموزی برنامه سفر او را چنان ترتیب داد که ورود او با میتینگ حزب توده تقارن یابد نیز مشکوک است و جای بررسی دارد.

جیمز بیل، محقق آمریکایی، به صراحت آشوب ۲۳ تیر را تظاهراتی می داند که «ظاهراً از سوی حزب توده ولی در باطن از سوی عوامل انگلیس ترتیب یافته بود.»^{۱۰} مارك گازیوروسکی هم همین نظر را دارد و کرمیت روزولت در مصاحبه با او گفته است که احتمالاً این آشوب را «شبکه بدامن»، که توسط شاپور ریپورتر اداره می شد، بدون تأیید سیا ترتیب داده است.^{۱۱} با توجه به این تحلیل، نقش حزب توده در این ماجرا - و بویژه نقش نادر شرمینی و سازمان جوانان او که ترتیب این تظاهرات را دادند - بسیار مشکوک جلوه می کند.

کیانوری: تحلیل شما درباره حادثه ۲۳ تیر بکلی با واقعیت مغایرت دارد. سازمان جوانان و شرمینی کمترین تأثیری در این حادثه نداشتند و این تظاهرات را حزب و جمعیت

۱۰. جیمز بیل و ویلیام راجرلويس [گردآورنده]، مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ص ۴۳۵.

۱۱. مارك گازیوروسکی، سیاست خارجی آمریکا و شاه، ص ۱۲۶ (زیرنویس).

مبارزه با استعمار ترتیب داده بود. تظاهرات ۲۳ تیر اصلاً ربطی به آمدن هریمین نداشت. حزب قبلاً به مناسبت بزرگداشت سالگرد اعتصاب به خون کشیده شده کارگران نفت جنوب در سال ۱۳۲۵ با اجازه رسمی از دولت دکتر مصدق تصمیم به این تظاهرات گرفته بود. هریمین غروب ۲۲ تیر وارد تهران شد و آمدن او قبلاً اطلاع داده نشده بود. لذا، غیرممکن بود که حزب بتواند در عرض چند ساعت چنین تظاهراتی را علیه او ترتیب دهد. نیروهای مسلح پلیس هم، به دستور شخص شاه و زاهدی وزیر کشور و سرلشکر بقایی رئیس شهربانی، از روز قبل آماده شده بودند و همینطور چاقوکشان حزب زحمتکشان بقایی و پان ایرانیست‌ها از سحرگاه ۲۳ تیر در میدان بهارستان آماده بودند. دکتر مصدق پس از جنایت ۲۳ تیر هم زاهدی را از وزارت کشور برکنار کرد و هم سرلشکر بقایی را معزول کرد و به محاکمه فرستاد (محکمه نظامی شاه او را تبرئه کرد زیرا فرمان تیراندازی را مستقیماً از شاه گرفته بود). دکتر مصدق کمیسیونی برای تحقیق درباره حادثه ۲۳ تیر تعیین کرد و این هیئت تحقیق بیگناهی جمعیت ملی مبارزه با استعمار را تأیید کرد. دکتر مصدق نیز گفت:

اعلیحضرت خودشان رئیس شهربانی را تعیین فرمودند و بعد قضیه ۲۳ تیر در تهران پیش آمد و این حادثه بهانه‌ای شد که در مجلس علیه دولت مخالفت‌هایی شدید آغاز کنند. اینجانب از پیشگاه شاهانه مجازات رئیس شهربانی را خواستم. مشارالیه به دادگاه فرستاده شد ولی دادگاه او را تبرئه کرد^{۱۲}.

به بهانه حادثه ۲۳ تیر سیدمهدی فرخ و نمایندگان وابسته به انگلیس و دربار مصدق را استیضاح کرده بودند و مصدق در مجلس گفت:

من صراحتاً می‌گویم تا این دولت به سر کار هست اشخاصی که برخلاف مقررات در روز ۲۳ تیر به اشخاص بیگناه سلیک کرده مجازات خواهند شد و اگر دولت موفق نشود که این اشخاص بی‌پرنسیب را که به قول خودشان دستور عمل دانسته‌اند مجازات کند دیگر در این مملکت هیچ کس قادر نیست نظامات را برقرار کند^{۱۳}.

بنابراین، تصور می‌کنم که تظاهرات ۲۳ تیر با تظاهرات ۱۴ آذر سازمان جوانان اشتباه شده باشد. در ۱۴ آذر ۱۳۳۰ سازمان جوانان علیرغم مخالفت شدید و کاملاً رسمی رهبری حزب يك تظاهرات بدون اجازه به راه انداخت که به زد و خورد با مأمورین فرمانداری نظامی و کشته شدن يك نفر و مجروح شدن عده‌ای انجامید. در این زمان سیاست حزب نسبت به مصدق بتدریج تعدیل می‌شد و شرمینی مخالف این امر بود و لذا به دست دست‌پروردگانش که خود را

۱۲. کیهان، ۱۷ فروردین ۱۳۳۱.

۱۳. اطلاعات، ۱۷ شهریور ۱۳۳۰.

انقلابی می دانستند این تظاهرات را به راه انداخت که عملی مستقیماً تحریک آمیز علیه سیاست حزب بود. (شرمینی در این زمان دیگر مسئول سازمان جوانان نبود ولی در حقیقت سازمان را اداره می کرد.)

[هی نوشت: - تظاهرات تحریک آمیز ۱۴ آذر ۱۳۳۰ و ۸ فروردین ۱۳۳۱ سازمان جوانان جای خود دارد، ولی در اینجا دقیقاً سخن بر سر تظاهرات ۲۳ تیر است. این درست است که تظاهرات ۲۳ تیر ۱۳۳۰ از سوی حزب بود، ولی قطعاً سازمان جوانان و شرمینی - با توجه به نفوذی که داشت - نقش مهمی در آن ایفا کرده اند. و این نیز درست است که مراسم در اصل به مناسبت سالگرد اعتصاب کارگران صنعت نفت بود. ولی اینکه می گویند حزب از قبل از ورود هریمین اطلاع نداشت و تظاهرات علیه او نبود صحیح نیست. در ۲۰ تیرماه ۱۳۳۰ روزنامه بسوی آینده صریحاً نوشت: «هریمین نباید به ایران بیاید. ما هرگونه مداخله امپریالیست های آمریکایی را در امور داخلی ایران به شدت محکوم می کنیم... ما احتیاج به صلاحدید با مشاور مخصوص آقای ترومن نداریم.» همین روزنامه در ۲۱ تیرماه نوشت: «موافقت با ورود نماینده ترومن مورد اعتراض جدی ملت ایران است... ملت ایران به همه مزدوران امپریالیسم و متمایلین به سازش با منافع استعمار وعده مجازات شدید می دهد.» آقای رسول مهربان می نویسد که شعار تظاهرکنندگان توده ای «مرگ بر هریمین» بود و می افزاید که به رغم کشتار، «حزب توده ایران به توفیق بزرگی دست یافت و آن جلوگیری از سازش جبهه ملی با هریمین بود»^{۱۴}.

کیانوری: در مورد تاریخ ورود هریمین من اشتباه کرده ام. ولی تعجب من در این است که هرچه امثال جیمز بیل و گازبوروسکی می نویسند، که مسلماً با هدف گیری خاصی که یکی از آنها دشمنی با حزب توده ایران است، برای شما صددرصد درست است و گفته من، که شخصاً در مرکز تصمیم گیری و انجام تظاهرات ۲۳ تیر بوده ام، «مشکوک» است.

۱ - همانطور که در پیش گفتم تصمیم به برگزاری تظاهرات ۲۳ تیر شاید بیش از دو هفته زودتر از ۲۳ تیر گرفته شد و مناسبت آن یادبود کشتار کارگران اعتصابی نفت جنوب بود و این تظاهرات با اجازه رسمی از آقای دکتر مصدق توسط جمعیت ملی مبارزه با استعمار ترتیب داده شد. اینکه با آمدن هریمین برخورد کرد کاملاً تصادفی بود.

۲ - بدون تردید، عوامل انگلستان از این رویداد بهره گیری کرده اند و همه نیروهای ارتجاعی را از پلیس و چاقوکشان و حزب زحمتکشان و قمه به دستان سومکا، و حتی طبق

۱۴. رسول مهربان، تاریخ معاصر ایران، آلمان: ۱۳۶۳، ص ۳۰۸ - ۳۱۲.

نوشته آقای رسول مهربان حزب ایران را، برای درهم شکستن این تظاهرات تجهیز کردند.
 ۳ - همانطور که قبلاً گفته‌ام، هیئت تحقیق جنایت ۲۳ تیر که به دستور دکتر مصدق تشکیل شد بیگناهی جمعیت ملی مبارزه با استعمار را تأیید کرد. این مسئله در مطبوعات آن زمان درج شد و اسناد آن باید موجود باشد و در کتاب آقای مهربان هم ذکر شده است. اگر تظاهرات خودسرانه و بدون اجازه مقامات رسمی بود، مسلماً هیئت تحقیق به چنین نتیجه‌ای نمی‌رسید.

۴ - درباره تدارك وحشیانه همه دستجات گفته زیر را از کتاب آقای رسول مهربان ذکر

می‌کنم:

با آنکه در گرماگرم مبارزات علیه شرکت نفت انگلیس وظیفه همه احزاب جبهه ملی و دکتر مصدق بود که خاطره نخستین اعتصاب علیه شرکت نفت و یادبود شهدای مبارزات ضد استعماری را گرامی بدارند، بنا به همان سنت ضد کمونیستی و ضد کارگری و فقط به قصد مبارزه و مخالفت با حزب توده از برگزاری میتینگ ۲۳ تیر در میدان بهارستان ممانعت شد و میتینگ و دموستراسیون جمعیت ملی مبارزه با استعمار وابسته به حزب توده ایران به خاک و خون کشیده شد. سرلشکر زاهدی وزیر کشور و سرلشکر بقایی رئیس شهربانی با همدستی دارودسته سرلشکر ارفع، که در حزب نهضت ملی جمع بودند، با کمک مستقیم حزب زحمتکشان دکتر بقایی و افرادی که با چوب و چماق و خنجر و دسنه در حزب پان ایرانیسم جمع شده بودند، با همراهی حزب ایرانی‌ها به میتینگ حمله کردند. سربازان و گارد شهربانی با تانک و زره پوش به مردم بی‌اسلحه، که حتی کودکان خود را همراه آورده بودند، وحشیانه حمله کردند. در این جنایت هولناک، که در طلیعه حکومت ملی انجام می‌شد، عده زیادی شهید شدند و گروه کثیری زخمی. برای اولین بار اسطوره مقاومت از افراد حزب توده ایران ساخته شد. در زیر رگبار مسلسل قطعنامه میتینگ خوانده شد. نخستین سخنران تیر خورد. دیگری جای او را گرفت. خاطره انقلابیون سوسیالیست در جریان مبارزات کارگری روسیه با وضوح تمام زنده شد. اقرار می‌کنم که حزب ایرانی‌ها در این جنایت هولناک سهیم و آلت فعل سرلشکر زاهدی شدند. در آن روزها، که جوان ناآگاه و فرد ساده‌حزبی بودم، این جنایت را معلول چپ‌روی حزب توده می‌دانستم. به امثال ما القا شده بود که وطن‌فروشان می‌خواستند مصدق را سرنگون کنند و خود جایش بنشینند.^{۱۵}

۵ - درباره ادعای تاریخ‌نویسان آمریکایی، که مأخذ طرح پرسش شماست، در این

زمینه که این جریان را انگلیسی‌ها به راه انداختند، این پرسش به جا را باید مطرح کرد که اگر

۱۵. رسول مهربان. بررسی مختصر احزاب بورژوازی لیبرال در مقابله با جنبش کارگری و انقلابی ایران.

محافل وابسته به آمریکا در این جنایت شرکت نداشتند، پس مظفر بقایی و زاهدی، که از دیرزمان و از سالها پیش در خدمت سیاست آمریکا قرار گرفته بودند، در این رویداد چه می کردند؟ آیا شرکت بقایی در این دسیسه هولناک نشان دهنده عمل مشترک انگلیس و آمریکا نیست؟]

- بدین ترتیب، تا پیش از تصحیح سیاست حزب مطالب نشریات حزبی علیه مصدق بود؟ کیانوری: بله! همه نظر رهبری را رعایت می کردند. من خودم وقتی در جلسات کمیته ایالتی تهران شرکت می کردم، نظر اکثریت رهبری را بیان می کردم. بچه های کمیته ایالتی تهران موافق این موضع نبودند و بعضی شان با حالت گریه با من بحث می کردند. من به عنوان وظیفه حزبی - طبق اساسنامه - باید نظر اکثریت رهبری را بیان می کردم و حق نداشتم نظر خود را ابراز کنم. زمانیکه سیاست حزب عوض شد (پس از خروج قاسمی و بقراطی از کشور) و بقیه مجبور شدند نظرات من را بپذیرند، بچه های کمیته ایالتی موضع واقعی مرا فهمیدند و با من روبوسی می کردند. ولی در آن زمان نشریات حزب سراسر توهین بود به مصدق و کاشانی. درست در همان موقع شورویها از مصدق و کاشانی دفاع می کردند.

- ولی می گویند که چنین نیست؟!]

کیانوری: به شما ثابت خواهم کرد. اسناد موضوع را دارم. در آن موقع، بزرگ علوی رابط کمیته مرکزی حزب با خانه فرهنگ بود و نظرات شورویها را کسب می کرد. در فاصله یک ماه، سه بار شورویها به ما پیغام دادند که چرا شما اینقدر به مصدق و کاشانی فحش می دهید، اینها ملی هستند، اینها از منافع ملت ایران دفاع می کنند. مطبوعات شوروی - مانند مجله فلسفی، پراودا، عصر جدید و غیره - مرتب برای من می آمد. در این نشریات مقالاتی در دفاع از نظرات مصدق و کاشانی درج می شد.

- پس اگر نظر شورویها در اتخاذ موضع اکثریت هیئت اجراییه مؤثر نبوده، آیا می توان فرض کرد که آنها تحت تأثیر عوامل انگلیس یا آمریکا بوده اند؟]

کیانوری: خیر! اینها تماسی نداشتند. یزدی حداکثر با برادرش تماس داشت. در زندان که دیگر هیچ تماسی نبود و خط دهنده قاسمی و جودت بودند و بقیه تبعیت می کردند. در مورد این دو می توانم قسم بخورم که هیچ کدام عامل غرب نبودند. بدون هیچ تردیدی معتقدم که چنین نبودند. مسئله فقط برداشت شخصی خودشان، عدم درک واقعیت سیاسی و انجماد فکری بود.

بعد، بتدریج جریان تغییر کرد. همین استدلالات، اطلاع از نظر شورویها و غیره و غیره سبب شد که بتدریج تعدیلی ایجاد شود. بدبختانه در این زمان، در موقعی که نزدیک بود اکثریت

نظر ما را بپذیرند، آن اعضاء رهبری که در مسکو بودند - طبری، رادمش و غیره - يك حماقتی کردند و قطعنامه‌ای منتشر کردند که بگفته پلنوم چهارم «در جهت نظریات غلط و اشتباه‌آمیز تهران سیر می‌کرد.»

- همه آنها این موضع را داشتند؟

کیانوری: ظاهراً رادمش نظر بهتری داشته، ولی به اصرار طبری و کشاورز به آن قطعنامه رأی می‌دهد.

- چطور آنها که در مسکو بودند و با تمام محافل حزب کمونیست شوروی ارتباط داشتند

این کار را کردند؟

کیانوری: ظاهراً در داخل حزب کمونیست شوروی هم اختلاف نظری بوده است. گویا وزارت خارجه موافق این نظرات مثبت بوده و بعضی ارگانهای دیگر، که آنها رابطه داشتند، نظرات مخالف داشته‌اند. بدین ترتیب، آنها به تقلید از برخی محافل شوروی آن موضع را گرفتند و متعاقب آن احسان طبری مقاله وحشتناکی علیه مصدق نوشت. شبی که این مقاله به ایران رسید واقعاً شب عزای من بود. بقراطی بادی به غیب انداخت و به اتفاق قاسمی گفتند که بله! بزرگترین مقام تئوریک مارکسیستی نظریات ما را تأیید می‌کند!

- این مقاله طبری کی و در کجا چاپ شد؟

کیانوری: مقاله طبری در روزنامه «کمینفرم»^{۱۶}، روزنامه احزاب کمونیست که مرکز انتشارش در رومانی بود، چاپ شد. تاریخ تقریبی آن باید اواخر سال ۱۳۲۹ یا اوایل سال ۱۳۳۰ باشد. درست به خاطر ندارم. طبری در این مقاله مصدق و جبهه ملی را محکوم می‌کرد و خط مشی غلط اکثریت رهبری حزب را تأیید می‌کرد، البته با جملات تئوریک و نقل قول‌هایی از استالین.

بهرحال، این موضوع هم یکی دو ماه به طول کشید. در اینجا باید صادقانه بگویم، تنها کسی که در خارج از کشور از نظرات من دفاع و آن را تأیید می‌کرد ایرج اسکندری بود. اسکندری، که در فرانسه بود، طی چند نامه به ما نوشت که نظرات اکثریت هیئت اجراییه غلط و مصدق فردی ملی است.

- اسکندری در فرانسه چه می‌کرد؟

کیانوری: اسکندری پس از اینکه از ایران خارج شد، به فرانسه رفت. در آن زمان مرکز فدراسیون سندیکای جهانی در فرانسه بود و اسکندری عضو هیئت اجراییه آن شد. پس از

۱۶. دفتر اطلاعاتی احزاب کمونیست جهان (Cominform) در سپتامبر ۱۹۴۷ تأسیس و در سال ۱۹۵۶، پس از کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی، منحل شد (ویراستار).

اینکه شورای مذکور به علت ممانعت دولت فرانسه نتوانست کار کند، مرکز آن به پراگ منتقل شد و ایرج هم به پراگ رفت. در آنجا به علت دخالت‌های بیمورد در خط مشی فدراسیون، با لوئی سایان - دبیرکل آن - درگیر شد و سایان علیه او اقدام کرد و او را از پراگ اخراج کردند. ایرج از آنجا به شوروی رفت و زمانیکه ما برای پلنوم چهارم به اتحاد شوروی رفتیم، او چند ماهی بود که به شوروی آمده و مستقر شده بود.

اسکندری که از نظرات من دفاع می‌کرد، از لحاظ تشکیلاتی دشمن شماره یک من و موافق برکناری من از مسئولیت‌هایم بود. به این ترتیب، با وجود این عقب‌گرد، بتدریج مسئله جا افتاد و این دوستان کم‌کم پذیرفتند و بالاخره موافقت شد که اولین نامه سرگشاده را برای مصدق بنویسیم. این نامه را من تنظیم کردم و در ابتدا بسیار معتدل و خوب بود، ولی قاسمی و دیگران آمدند و در آن دخالت کردند و شرط گذاشتند که اگر حزب توده را آزاد کنی، اگر فلان کار را نکنی، اگر فلان کار را نکنی، ما از شما پشتیبانی می‌کنیم. اگر این سیاست درست بود که دیگر به شرط و قید احتیاج نبود، باید پشتیبانی می‌کردیم. و اگر غلط بود که پشتیبانی معنی نداشت.

- این نامه در چه تاریخی ارسال شد؟

کیانوری: من درست تاریخ این اولین نامه سرگشاده را به یاد ندارم. از روی انتشارات حزب می‌توان آن را پیدا کرد. پس از این اولین نامه، دو نامه سرگشاده دیگر نیز ارسال شد که همه را من نوشتم. در هر يك از این نامه‌ها به ترتیب لحن ما ملایم‌تر می‌شد، ولی همیشه با مقداری نیش و شرط توأم بود. اولین کسی که در مهاجرت از این نامه‌های سرگشاده ما به دکتر مصدق تمجید کرد، شادروان اردشیر [اوانسیان] بود که در نامه‌ای به ما آن را يك قدم مثبت ارزیابی کرد. تا بالاخره، از شوروی فروتن و بقراطی را برای شرکت در کنگره نوزدهم حزب کمونیست اتحاد شوروی خواستند و پس از خروج آنها از کشور، در شهریور ۱۳۳۱، نظرات من کاملاً غالب شد. در این مرحله پشتیبانی ما از دکتر مصدق به اندازه‌ای جدی و مؤثر بود که ۵۰ روز پیش از کودتای ۲۸ مرداد صدای مظفر بقایسی را درآورد. روزنامه شاهد نوشت:

باند ائتلافی توده نفتی با شدت بیسابقه‌ای و حتی تعجب‌آوری از حکومت مصدق دفاع و نگرهبانی می‌کند. آیا تاکنون از آن هنگام که این حزب خائن وارد فعالیت سیاسی شد تاکنون کسی به یاد دارد که بدینگونه از دولتی پشتیبانی و حمایت کرده باشد؟ باید دید که آقای دکتر مصدق چه منافع بزرگی را برای این باند جاسوس و بیگانه‌پرست تضمین نموده است که اینگونه پروانه‌وار دور شمع دولت دکتر مصدق می‌گردند و خود را در آتش عشق این پیشوای

سابق می‌سوزانند.^{۱۷}

البته در مسئله مصدق، شرمینی - مسئول سازمان جوانان - نقش فوق‌العاده بدي بازی کرد. مهندس شرمینی، پدر وی، از مهاجرین روسیه بود که به ایران آمده و مدتی در خراسان بود و با محمدولی اسدی، نایب‌التولیه آستان قدس که در جریان مسجد گوهرشاد اعدام شد، همکاری داشت. ما هیچگاه نفهمیدیم که مهندس شرمینی با چه انگیزه‌ای وارد ایران شده و آیا با روسهای سفید همکاری داشته یا نه. ولی پسرش که به حزب آمد، از آن توده‌ای‌های چپ‌رو و پرحرارت بود و چون مسئول سازمان جوانان دکتر رادمنش بود، او از اول دشمن کینه‌توز من شد و بعد که قاسمی مدتی در جهت مخالف رادمنش قرار گرفت دشمن قاسمی هم شد. [نادرا] شرمینی دسته‌بندی پهن‌آوری در حزب به راه انداخته بود و نه تنها در سازمان جوانان هر نفسی را که در می‌آمد خفه می‌کرد بلکه با کمک [گالوست] زاخاریان، که دوست بسیار نزدیک او بود، يك دسته‌بندی ریشه‌دار و تند هم در درون حزب به وجود آورده بود. شرمینی، به رغم تمام آن به اصطلاح انقلابی بودنش، پس از ۲۸ مرداد در زندان ضعف نشان داد و دوستانش مجبور شدند که در پلنوم چهارم او را محکوم کنند. قطعنامه پلنوم چهارم شرمینی را به شدت محکوم کرد.

- شرمینی چند خواهر و برادر داشت؟

کیانوری: تا آنجا که می‌دانم، شرمینی يك برادر و دو خواهر داشت. خواهر بزرگتر در زمان اشغال با يك افسر آمریکایی ازدواج کرد و به آمریکا رفت و از آنجا برای مادر و برادر و خواهرش لباس و وسایل می‌فرستاد. خواهر و برادر کوچکش در سازمان جوانان فعالیت می‌کردند.

بهر حال، این روند ادامه یافت تا اینکه ما بتدریج مناسباتمان را با دکتر مصدق تعدیل و عادی کردیم و با او رابطه غیرمستقیم برقرار کردیم، بخصوص در توطئه‌های شدید سالهای ۳۱ و ۳۲، که مشروحاً صحبت خواهم کرد.

بقایی، ملکی و حزب زحمتکشان

کیانوری: پس از تشکیل جبهه ملی در سال ۱۳۲۸، حزب زحمتکشان ملت ایران اولین حزب متشکلی است که به وجود آمد و در حوادث دوران نهضت ملی نقش مخرب‌بازی کرد. رهبر این حزب دکتر مظفر بقایی کرمانی بود که به اتفاق خلیل ملکی و گروه او حزب فوق‌را در اواسط سال ۱۳۲۹ تشکیل داد. بودجه این حزب، همانطور که مفصلاً بحث خواهم کرد، توسط

سفارت آمریکا پرداخت می شد. حزب فوق از دو بخش تشکیل شده بود: بخش روشنفکری که شامل خلیل ملکی و دارودسته او، از جمله جلال آل احمد، می شد و انتشار روزنامه شاهد و کارهای فرهنگی به عهده آنها بود؛ و بخش چماقداران و چاقوکش ها که وظیفه اش خرابکاری و بهم زدن میتینگ های حزب توده بود.

این گروه در ابتدا به عنوان کمیسیون تبلیغات جبهه ملی تشکیل شد که هسته اصلی آن چهار نفر بودند: مظفر بقایی، ابوالحسن حائری زاده، عبدالقدیر آزاد و حسین مکی. سپس سه نفر دیگر به این هسته اضافه شدند که عبارتند از: دکتر حسین فاطمی، احمد ملکی و عباس خلیلی. طبق نوشته احمد ملکی، که خود از بنیانگذاران جبهه ملی بوده، این گروه دو رابطه داشته است: یکی جلسات هفتگی با کارمندان سفارت آمریکا که گاهی در باغ مهدی میراشرفی - که يك جاسوس به تمام معنا بود - در شمیران و گاهی در منزل جاسوسان سفارت آمریکا تشکیل می شد؛ و دیگری جلسات هفتگی با فضل الله زاهدی که در مسایل سیاسی از او خط می گرفته اند. در این جلسات با آمریکاییها صحبت می شود که باید در مقابل حزب توده يك گروه نیرومند از افراد چماقدار به وجود آورد و این کار نیاز به پول دارد و باید آمریکا کمک کند و تا شما کمک نکنید ما کاری از دستمان ساخته نیست. بالاخره، نتیجه این می شود که آمریکاییها به بقایی کمک مالی می کنند و حزب زحمتکشان شکل می گیرد.

- به این ترتیب باید به این نتیجه برسیم که وابستگی بقایی به آمریکا از سال ۱۳۲۹ بوده

است!

کیانوری: خیر! وابستگی بقایی خیلی قدیمی تر است. او نه تنها تشکیل دهنده حزب دمکرات قوام در کرمان بود، بلکه بلافاصله به دستور قوام از کرمان به عنوان نماینده مجلس پانزدهم انتخاب شد. قوام بدون اطمینان از وابستگی او فرد جوانی مانند او را به مجلس نمی فرستاد. گردانندگان درجه اول حزب دمکرات قوام معمولاً وابستگان به آمریکا بودند، مانند خسرو قشقایی که در فارس حزب دمکرات را به وجود آورد و با آمریکاییها رابطه داشت. در دوران رزم آرا، که وابستگی اش به انگلیسیها زبانزد همه بود، به علت مخالفت فوق العاده شدید بقایی با او نقش آمریکایی بقایی روشن بود و این نقش در جریان ۳۰ تیر ۱۳۳۱ بطور قطع مسلم شد.

حال من تفصیل ماجرای تأسیس حزب زحمتکشان را از روی چاپ دوم کتاب احمد ملکی نقل می کنم. متأسفانه چاپ اول این کتاب در دسترس من نیست. در چاپ اول ملاقاتهای گروه فوق با زاهدی شرح داده شده است، ولی در چاپ دوم به این مسئله فقط يك اشاره کوتاه دارد.

احمد ملکی می گوید که سفارت شوروی از جبهه ملی برای تماشای يك فيلم دعوت کرده بود. دکتر مصدق می گوید که من شرکت نمی کنم ولی هر کسی که دعوت دارد شرکت کند. این آقایان در میهمانی شرکت می کنند و در آنجا دهر، مستشار سفارت آمریکا، آنها را می بیند و می گوید: آقایان جبهه ملی هم تفریح دسته جمعی می کنند؟! و آقایان هم قرار می گذارند که با دهر ملاقات کنند.^{۱۸} آقای مهدی میراشرفی هم برای انجام این ملاقاتها باغ خود (باغ صبا) را در اختیارشان می گذارد. البته در چاپ اول کتاب مقدمات موضوع مفصل تر نوشته شده که در چاپ دوم کوتاه شده است. ملکی می افزاید:

مهمانی های باغ صبا در منزل آقای میراشرفی شروع شد و آقای دکتر فاطمی مشغول فعالیت شدید گردید و شب اول آقای ویلز، مستشار سفارت کبرای آمریکا، و آقای دیشر، وابسته مطبوعاتی آن سفارت، بر حسب دعوت آقای فاطمی حضور پیدا کردند و علاوه بر کمیسیون مطبوعات و تبلیغات سیاسی جبهه ملی این دو نفر هم در باغ صبا حضور داشتند. پس از شام توضیحات مفصلي در اطراف هدف جبهه ملی و علت مخالفت آن با دولتها داده شد و چون در عمل به مناسبت عدم آشنایی آقایان مزبور با زبان های فرانسه و فارسی اشکالاتی پیشامد نمود، قرار شد برای جلسه بعد از آقای دکتر گرنی آتاشه فرهنگی سفارت آمریکا، که به زبان فارسی آشنایی کامل دارند، نیز دعوت شده و توضیحات بیشتری به وسیله مشارالیه برای استحضار آقایان ویلز و دیشر داده شود.

سبب معهود فرا رسید و علاوه بر آقایان مزبور آقای دکتر گرنی نیز در ضیافت باغ صبا حضور یافته و توضیحات همگی را با نهایت محبت برای آقایان ویلز و دیشر ترجمه نمودند و تقریباً مطالب و هدف کمیسیون سیاسی و مطبوعات جبهه ملی بر آنان روشن شد و همان سبب این مطلب مورد موافقت قرار گرفت که این کمیسیون های دوستانه هفته ای يك بار ادامه یافته ولی هر شب منزل يك نفر باشد و به همین مناسبت جلسه بعد در منزل آقای ویلز حضور یافتند. خانم ویلز که فرانسه تقریباً زبان مادری ایشان می باشد کار ترجمه دکتر گرنی را تسهیل نموده و به زبان فرانسه بسیاری از محاورات به عمل می آمد و هم چنین آقای دیشر هم چون اصلاً از اروپائیان قسمت شرقی و ایشان هم فرانسه خوب می دانست بیشتر موجبات پیشرفت صحبت گردید و آقای دکتر بقایی راحت تر و بدون واسطه مطالب را پرسیده و یا توضیح می دادند و البته بتدریج مذاکرات سیاسی بطور اعم جریان یافته از وضع تشریح اهداف جبهه ملی به صورت مذاکره در اطراف مسایل سیاسی روز و سیاست داخلی و خارجی و نفت و مذاکرات جلسه علنی مجلس شورایی تغییر یافته بود و چون در آن هنگام آقای دکتر بقایی سازمان جوانان

۱۸. جerald دهر از مأمورین برجسته اطلاعاتی آمریکا در ایران بود که در تیر ماه ۱۳۳۲، در پی ورود کریمیت روزولت، از ایران خارج شد. دهر پس از خروج از ایران ریاست بخش خاورمیانه «صدای آمریکا» را به عهده گرفت و سپس مدتها در رأس «انجمن طرفداران ملل آسیا و آفریقا» قرار داشت (ویراستار).

ناظر در امر انتخابات را اداره می کردند همان اوان فکر تشکیل يك حزب قوی به نام حزب زحمتکشان با کمک آقای خلیل ملکی تبریزی، که از اعضاء فعال و مؤثر حزب سابق توده بوده و بعداً به عنوان انشعاییون حزب مزبور را ترك نموده و علناً با آنان مبارزه می نمود، برای آقای دکتر بقایی ایجاد شد و شروع به پی ریزی حزب کرده و شب و روز فعالیت نموده و به این جهت در جلسات گاهی دیرتر حاضر می شدند ولی خودشان توضیح می دادند که فعالیت زیاد حزبی باعث تأخیر گردیده است. آقای مکی هم توضیح می نمودند که بایستی آمریکا سیاست خود را با سیاست انگلیس در ایران مخلوط نکند و چون سیاست انگلیس در ایران بیشتر جنبه مداخله در امور را دارد و از دولت ها و حتی وزیران کابینه علناً حمایت می نماید بایستی این امر مورد قبول سیاست آمریکا قرار گیرد و جبهه ملی مخصوصاً این جلسات را تشکیل می دهد که این امور روشن شود و اجلاس این چند نفر آقایان با شما به دستور جبهه ملی نیست [یعنی اینها سر خود با آمریکاییها ملاقات می کردند] بلکه برای توضیح مطالب است که هم آقایان با روش کار جبهه ملی آشنا شوند و هم از خواسته های ملت ایران مسبوق گردند. بهر حال جلسات مرتباً ادامه داشت و پس از پایان میهمانی آقای ویلز يك شب هم در منزل آقای دیشر واقع در خیابان پهلوی و شبی هم منزل آقای دکتر گرنی واقع در خیابان شاهرضا رفتیم و پس از شام مذاکرات سیاسی به عمل می آمد و چون فصل تابستان و هوا نسبتاً گرم بود به نوبت آقایان مکی و دکتر بقایی هم در باغ صبا میهمانی داده شد. آقای میراشرفی با نهایت میل بنا بر تقاضای دکتر فاطمی باغ خود را در اختیار دوستان گذاشته بود. آقای دکتر فاطمی توضیح دادند: چه عیبی دارد که عین این جلسات را هم با آقایان انگلیس ها داشته باشیم و مطالب را برای آنها هم روشن نمائیم، باشد که در اثر توضیحات نمایندگان مجلس که عضو جبهه ملی هستند بسیاری از موارد ابهام سیاسی روشن گردیده و دولت ها پیش از این عایق و مانع در طریق پیشرفت نظریات جبهه ملی فراهم نیاورند. پس از چند جلسه مشاوره و بحث این نظریه آقای دکتر فاطمی هم مورد قبول و موافقت قرار گرفت و جلساتی هم با آقای مستربایمن مستشار سفارت انگلیس و آقای فیلیپ برابیس نماینده حزب کار، که در آن زمان برای مسافرت کونا به تهران آمده بود، دست داد که شرح و تفصیل آن بعد داده خواهد شد.

البته این شرح و تفصیل داده نمی شود و ملکی اصلاً از این موضوع صحبتی نمی کند.

احمد ملکی می نویسد:

پرواضح است که طرح این مذاکرات خصوصاً در محفل آمریکاییها که چندان دلخوشی از رفتار کمونیستها با مردم جهان ندارند و برای آزادی و دموکراسی حتی سرمایه نقدی خویش را از کف می ریزند بسیار مؤثر و دلنشین است و حالا که تازه فهمیده اند جبهه ملی نه تنها کمونیست نیست بلکه شدیداً با آنها سر مبارزه را دارد استماع راه علاج کار و پیشنهادات مربوط به آن امر بسیار مورد علاقه شان قرار گرفته در موضوعی بکر و تازه می باشد و خصوصاً وقتی این امر از دهان مردی بیرون می آید که از شدت علاقه برای خدمتگذاری به مردم و آزادی

و دمکراسی حتی زن خود را طلاق داده و شب و روز در انتشار نشریه‌ای با نداشتن وسایل اقدام نموده و در مجلس با همه مبارزه کرده و از علاقمندان و مؤمنین واقعی دکتر مصدق و جبهه ملی معرفی شده باشد، چندین بار از گفتار دیگران با این منطق و استدلال مؤثرتر و بانفوذتر می‌بایست [منظور دکتر مظفر بقایی است]. خلاصه دکتر بقایی ثابت کرده که اصلاح این امور فقط در سایه ایجاد یک حزب قوی و مترقی امکان‌پذیر است و حزب هم همه می‌دانند بدون پول محال است رشد و توسعه پیدا کند، یا باید اشخاص مقتدری دست به کار تأسیس حزب شوند مثل قوام السلطنه در حزب دمکرات تا مردم به قدر استفاده از نفوذ و قدرت برای انجام حوایج دنیوی خود مراجعه نمایند، یا پول نقد به اندازه کافی در اختیار باشد تا بتواند پهلوانان روئین تن و جوانانی را به عضویت درآورد و یا پول از زور و قدرت عضلات آنها استفاده کرده و در تظاهرات چشم دشمن را ترسانده و در مصاف با چاقو و چوب و سنگ آنان را از در بیرون کنند [این حزب سیاسی آقایان است!!] و [دکتر بقایی] توضیح دادند با تجربه‌ای که از عضویت در حزب دمکرات قوام السلطنه، که در سایه همان حزب دست نموده‌ایها را بکلی باز کرد و باعث برگشت آذربایجان گردید، و هم چنین رفاقت با جوانان تحصیل کرده و مطلعی که از حزب توده اخراج شده‌اند [یعنی گروه خلیل ملکی] به خوبی ممکن است حزبی در ایران علم نمود و هم مقاصد مشروع خود را برآورده ساخت و هم به اسم مبارزه با توده‌ایها نقشه‌های سیاسی خود را، ولو ضد دولت‌ها باشد، عملی ساخت [این مسئله خیلی جالب است. یعنی به بهانه مبارزه با توده‌ایها نقشه‌های آمریکا را پیاده کنیم].

بدیهی است در آن وقت هیچ‌کس نقشه‌های دکتر بقایی را از پیش نخوانده بود که مقصودشان ایجاد قدرت برای انتخاب شدن از دو سه منطقه مملکت و تدارک مال و منال و کسب مقام و منصب حتی برای شوهران همشیره‌هاست و تقریباً تمام اعضاء جبهه ملی در آن جلسه بیانات ایشان را تصدیق نموده و قرار شد همگی در این خصوص مطالعه نموده و در جلسه‌ای که در هفته بعد میهمان من [احمد ملکی] به چلوکباب در حصارک کرج بودند نتیجه مطالعات هفته خود را توضیح دهند. چون وسایل تهیه چلوکباب در حصارک کرج مهیا نبود از روز قبل موجبات پذیرایی را فراهم آورده و از مدعوین محترم تقاضا کردم برای روز جمعه تعطیل بیشتر دور هم باشیم و مذاکرات سیاسی را برای بعد از ظهر بگذاریم، از صبح زود تشریف فرما شوند تا قدری هم گردش و تماشا در اطراف حصارک نموده و از مناظر زیبای طبیعت استفاده و بازدید بنگاه آبرومند و سودمند رازی را هم کرده و پس از صرف ناهار کمیسیون‌های دوستانه سیاسی خود را تشکیل دهیم. خوشبختانه ساعت ۱۰ صبح روز جمعه همگی دوستان مرکب از آقای میراشرفی، حائری‌زاده، مکی، بقایی، دکتر فاطمی و جلالی [نائینی] حضور بهم رسانیدند. مقارن همین اوقات هم آقای دیشر و بانو و دکتر گرنی و بانو ویلز و بانو به حصارک آمدند و پس از اندکی گردش ناهار را در محیطی دوستانه صرف نمودیم و افتخار پذیرایی را به بنده دادند [به به!!]. مقارن غروب که قرار شد مراجعت کنیم کمیسیون کوچکی تشکیل دادیم و تقریباً

همگی اظهار عقیده نمودند که مطالعات لازم برای تشکیل حزب قوی و مؤثر به عمل آوردیم و چون آقای دکتر بقایی خود را و طلب می‌باشند چه ضرری دارد که ایشان را از همه جهت کمک و یاری نمائیم که ایشان اقدام به تأسیس حزب نموده و هم ملت ایران را از دست يك مشت توده‌ای بیگانه پرست نجات دهند و هم دولت‌ها را مجبور به اطاعت از قانون اساسی و احترام به قوانین مصوبه نمایند.

به این ترتیب، در این جلسه آمریکاییها موافقت می‌کنند که پول لازم را در اختیار بگذارند تا جوانان «قوی» و «پرزور» را با چوب و چاقو تجهیز کنند. در صفحه دیگر چنین آمده است:

همین ایام بود که فکر تأسیس حزب زحمتکشان ایران بنا بر پیشنهاد خلیل ملکی تبریزی توجه دکتر بقایی را جلب کرد و از توجه آمریکاییها نیز به لزوم تشکیل این حزب و تقویت آن در مقابل تبلیغات شدید کمونیستها و توده‌ایها حداکثر استفاده را نموده و بتدریج از همان اوان دست به کار تأسیس حزب و ایجاد شعبه آن در شهرستانها و اجاره کردن محل وسیعی برای باشگاه حزب و خرید اثاثیه و بلندگو و... استخدام چو بدار و چاقوکش گردیدند و بدیهی است مبارزه‌های مسلحانه [حزب] زحمتکشان با احزاب مخالف حکومت مصدق السلطنه در جلوی بهارستان و نقاط دیگر از همان تاریخ سرچشمه گرفته و بتدریج پایه گذاری شده بود که شرح مفصل آن به مناسبت اقدامات جبهه ملی بعداً خواهد آمد [باز هم شرح مفصلی بعداً نیامده است].^{۱۹}

بدین ترتیب، ملاحظه می‌شود که خلیل ملکی با وجودی که می‌دانست که بقایی کیست، آگاهانه همکاری با او را شروع کرد.
- ملکی از کجا می‌دانست؟! -

کیانوری: ملکی حداقل می‌دانست که بقایی تشکیل دهنده حزب دمکرات قوام در کرمان بوده است. او نمی‌توانسته که نداند. آل احمد نمی‌دانست، آن بچه‌های دیگر نمی‌دانستند، ولی خلیل ملکی حتماً می‌دانست.

و حالا برویم سراغ دوست گرامی قدیم ما و دوست بعدی شما، جلال آل احمد. او می‌نویسد:

و آشنایی ام با ملکی در همین قضیه روزنامه شاهد بود که جدی تر شد. اواسط ۱۳۲۹ بود و من تازه با سیمین ازدواج کرده بودم و حقوق دونفری مان کفاف معاش را نمی‌داد و در جستجوی کار دیگری بودم که سید میرصادقی پیدا شد با يك پیشنهاد که «بیا و برای شاهد کار کن به ماهی ۳۰۰ تومن». جبهه ملی داشت روی کار می‌آمد و شاهد نیمه ارگانی بود و احتیاج

۱۹. احمد ملکی. تاریخچه واقعی جبهه ملی. تهران: چاپ دوم، شهریور ۱۳۳۲، ص ۱۰۴ - ۱۱۱.

هم که بود، و شدم روزنامه‌نویس. ماه اول کار کردم، خبری از مزد نشد. و ماه دوم نیز؛ و باز خبری نشد. اما شاهد زبانی شده بود و تنهایی‌های از ۲۶ تا ۲۹ را در آن چاره می‌شد کرد و روزهایی بود که روزنامه را سردست می‌بردند و بقایی و مکی شخصاً شماره‌هایش را در کوچه و بازار می‌فروختند و مقدمات عروج جبهه ملی بود. این بود که به توافق سید یک روز رفتم سراغ ملکی، که دکانی است و این جواری است و مزدش نمی‌رسد، اما دست کم تریبونی که هست، پس چرا معطلید؟ که ملکی شروع کرد. اول بی‌امضاء مقاله می‌داد. و بعد یک روز مقاله‌اش آمد در باب «ملی کردن صنعت نفت» که سید و من دادیم چیدند. اما ستونهای چیده شده مقاله یک هفته‌ای روی میز مطبوعه موسوی (کوچه خدا بنده لوها - ناصریه) ماند. چرا که قضیه جدی بود و مسایل جدی را خود دکتر [بقایی] آخر شب که می‌آمد می‌دید. درست یادم نیست، اما گویا رزم آرا ترور شده بود و علاء سرکار بود. مقدمات روی کار آمدن دکتر مصدق فراهم می‌شد. ولی دیدم که شترسواری دولا دولا نمی‌شود. این بود که به سیمین گفتم شبی لقمه نانی فراهم کرد و در خانه اجاره ایمان (اول حشمت الدوله) ملکی را با دکتر بقایی و زهری دعوت کردیم. و بگو و مگو و خوش و بیش و رسمی کردن ماجرای قلم زدن ملکی و فردایش «ملی کردن صنعت نفت» در شاهد درآمد... و از این پس بود که ملکی از مغز متفکر حزب توده بدل شد به مغز متفکر حضرات... و پس از آن همکاری جدی تر با دکتر بقایی و تأسیس حزب زحمتکشان ملت ایران...

پس، آل احمد در جلب خلیل ملکی به بقایی نقش اصلی را داشته است و بعد سایر انشعابیون نیز اضافه می‌شوند:

و بعد دیگر انشعابی‌ها هم آمدند: ملک و قندهاریان و وثوقی و دیوشلی و سرشار... و کار بالا گرفت.^{۲۰}

- در این زمان انور خامه‌ای چه می‌کرد؟

کیانوری: خامه‌ای، به گفته خودش، گروهکی داشت که تعداد افرادش بیش از صد نفر نبود. آنها هم تا ۲۸ مرداد بودند و در این واقعه مهم شرکتی نداشتند.

- افراد سرشناس گروه خامه‌ای چه کسانی بودند؟

کیانوری: من اسامی آنها را هیچ نمی‌دانم. اصلاً بودن صد نفر در گروه انور خامه‌ای مورد تردید من است، چون تمام منشعبینی که برای ما شناخته شده بودند با خلیل ملکی کار می‌کردند و هیچ اسمی از این پنجاه و اندی نفر در گروه خامه‌ای نیست.

- نشریه هم داشتند؟

کیانوری: بنظرم یک نشریه خیلی کوچک داشتند که به صورت هفتگی منتشر می‌شد.

۲۰. جلال آل احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۲، ص ۱۹۷-۱۹۸.

اصلاً موجودیت جدی نداشتند.

بدین ترتیب، ملاحظه می کنید که در جریان ۲۳ تیر ۱۳۳۰، که برنامه آن توسط سرلشکر زاهدی - وزیر کشور - و سرلشکر بقایی - رئیس شهربانی - ریخته شده بود و ضمن آن آقای مظفر بقایی و حزبش به همراه گروه خلیل ملکی با چوب و چماق و چاقو و دشنه و قمه و سنگ و غیره به تظاهرات حزب توده در میدان بهارستان حمله کردند - که مورد تصدیق خودشان هم هست - و عده ای را کشتند و زخمی کردند، حدود ۹ ماه از همکاری خلیل ملکی با بقایی می گذشت. این همکاری بیش از یک سال دیگر دوام داشت (گروه خلیل ملکی پس از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ از بقایی جدا شد. در نوشته آل احمد معلوم نیست که زمان دقیق آن کی است) ۲۱. پس طی این مدت طولانی خلیل ملکی و آل احمد و بقیه دوستانشان با چاقوکش های بقایی آگاهانه همکاری می کردند و می دیدند که پولهای گزاف از کجا می آید.

- از کجا باید منبع مخارج بقایی را می فهمیدند؟

کیانوری: بالاخره باید می فهمیدند! بقایی که پولی نداشت که کلوب آنها را آنگونه اداره کند، خرج چاقوکش های مزدبگیر را بدهد - که طبعاً دستمزد کلان می گرفتند، خرج روزنامه را بدهد و غیره و غیره. پس این آقایان چندان هم میهن پرستانه عمل نمی کردند، بلکه نسبت به آنچه می کردند آگاهی کامل داشتند و این همکاری هم تا وقتی ادامه یافت که دیگر به درد بقایی نمی خوردند و آنها را بیرون کرد. علتش هم شاید این بود که اینها می خواستند از مصدق دفاع کنند و بقایی از ۳۰ تیر تکلیفش را با مصدق روشن کرده بود. ظاهراً مدتها پس از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ بقایی به این نتیجه می رسد که ملکی به مصدق نزدیک شده است و بدین ترتیب در یک روز، که جلال آل احمد نبوده، چاقوکش هایش را به کلوب می فرستد و با پس گردنی و کتک خلیل ملکی و دارودسته اش را از حزب زحمتکشان بیرون می کند. پس از این عمل، خلیل ملکی حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) را تشکیل می دهد. در اینجا نیز تمام آن نیروی انشعابی، که هنوز در پیرامون ملکی مانده بودند، در حزب نیروی سوم شرکت می کنند. سمتگیری نیروی سوم عیناً همان سمتگیری مظفر بقایی بوده است.

خوب، بدین ترتیب، ملکی و گروهش از چند ماه قبل، یعنی از ۳۰ تیر، به خوبی

۲۱. اخراج خلیل ملکی و اطرافیان از حزب زحمتکشان در مهرماه ۱۳۳۱ بود. ابتدا، دکتر بقایی قهر کرد و از حزب استعفاء داد و در خانه نشست. سپس، هواداران او - در عصر ۲۲ مهرماه - پس از بیرون کردن هواداران ملکی از دفتر حزب واقع در خیابان اکباتان و استقرار در این محل، بقایی را از منزل به مرکز حزب آوردند و طی اجتماعی تصمیم به اخراج ۱۲ نفر از اعضای حزب، به علت «تولید اختلاف و سوء نظر» گرفتند. (اطلاعات، ۲۲ مهرماه ۱۳۳۱) - ویراستار.

می دانستند که مظفر بقایی با قوام السلطنه ارتباط دارد و خودشان، چنانکه خواهم گفت، موضوع را به محاکمه کشانیده بودند. معهذاً، علیرغم اینکه آنها این مطلب را می دانستند، تا چند ماه پس از ۳۰ تیر از بقایی جدا نمی شوند بلکه این بقایی است که آنها را بیرون می کند. پس، طی این مدت ملکی و آل احمد دقیقاً می دانستند که این بودجه سنگین از کجا تأمین می شود ولی او را ترك نمی کنند و این نقطه تاریکی در کارنامه گروه خلیل ملکی است. من عین روایت آل احمد را از جریان اخراجشان توسط بقایی می خوانم:

یادم نمی رود که یکی دو روز پس از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ جلسه عمومی رهبری حزب زحمتکشان بود. محاکمه مانندی. شنیده بودیم که دکتر عیسی سیهیدی صبح آن روز بلوا به دیدار قوام السلطنه رفته بود و می خواستیم بدانیم که خودسر رفته یا به دستور دکتر بقایی، که رهبر حزب بود و ملکی در سایه اش می نشست و آفتابی نمی شد. تالاری بود و از جمعیت انباشته بود و رهبران آن بالا نشسته که مسئله طرح شد. یادم نیست چه کسی طرح کرد، اما یادم است چطور.

سوال: آیا شخص ایشان [سیهیدی] به اجازه شما - آقای دکتر بقایی - صبح آن روز به دیدار قوام السلطنه رفته اند؟
جواب: سکوت.

سهس مهمه‌ای در مجلس. سهس «اخراج» به فریادی از طرف همه. و این جوری بود که بقایی هم از ما وحشت کرد و چندی پس از آن ترتیب امر را جوری داد که به رهبری ملکی از او کناره گرفتیم. یعنی يك روز عصر جماعت داشته اند کارهای عادی حزب را می گردانده اند که يك مرتبه هجومی می شود. جماعتی از چاقوکشان می ریزند توی حزب و حضرات را با پس گردنی از در حزب بیرون می کنند.^{۲۲}

حالا تناقض گفته‌های آل احمد را شرح می دهم. اولاً می گوید: «چندی پس از آن» ترتیب کار را جوری داد که ملکی و دارودسته اش جدا شوند، زمان را مشخص نمی کند. ثانیاً می گوید: «ترتیب امر را جوری داد که به رهبری ملکی از او کناره گرفتیم.» یعنی اینطور می فهماند که خوب، يك کاری بقایی کرد و ما فهمیدیم و بعد از او کناره گرفتیم. در حالیکه در جمله بعدی می نویسد: «یعنی يك روز عصر جماعت داشته اند کارهای عادی حزب را می گردانده اند که يك مرتبه هجومی می شود. جماعتی از چاقوکشان می ریزند توی حزب و حضرات را با پس گردنی از در حزب بیرون می کنند.» اینجا هم نمی نویسد که این حادثه چند وقت پس از آن جلسه است. یعنی این آقایان مدتها پس از اینکه فهمیدند که بقایی در توطئه ۳۰ تیر شرکت داشته باز با او بودند.

۲۲. جلال آل احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۲، ص ۱۹۹ - ۲۰۰.

- نه دیگر! خودشان جدا شدند.

کیانوری: خیر! می گوید که پس از چندی با پس گردنی بیرونشان کردند. عین جمله است. در اینجاست که تناقض در گفته آل احمد روشن می شود.

- البته آل احمد می گوید که این واقعه در روزهایی بود که من از جمع کناره می گرفتم. کیانوری: آن موقع اصلاً خودش کناررفته بود. ولی مسلم این است که زمان را مشخص نمی کند. این آقایان چند وقت پس از جریان ۳۰ تیر، با علم به اینکه بقایی در توطئه ۳۰ تیر شرکت داشته و با قوام همکاری می کرده، به کارشان در حزب زحمتکشان ادامه می دادند؟ اینجاست که من می گویم ملکی آگاهانه در این جریان شرکت داشته است. در کتاب افول يك مبارز هم همین مسئله تماس پنهان دکتر سبهدی، معاون بقایی، با سفارت آمریکا و تماس خود بقایی با سفارت آمریکا و بعد دیدار سبهدی و دوتن از حزب زحمتکشان با قوام در ۳۰ تیر آمده است.^{۲۳}

- در اینجا این بحث مطرح است که اگر بقایی آمریکایی بود، پس چرا بعد از کودتا با دربار مخالفت می کرد و زیر فشار بود؟

کیانوری: چه مخالفتی؟! چه فشاری؟! خوب، بقایی جاه طلبی ها و روحیات خاص خودش را داشت. مسلم است که بقایی يك گرداننده اصلی و يك عامل بزرگ سازمان جاسوسی آمریکا بود. به عقیده من بزرگترین دلیل این است که کیم روزولت و وودهاوس در خاطراتشان از او اسم نمی برند. یعنی او از آن شاه جاسوس هایی است که نامش باید مخفی بماند. به علاوه بقایی در ایران بود و همانطور که می دانیم بعداً هم از او استفاده کردند. و اما درباره فعالیت های او پس از کودتا، کتاب افول يك مبارز حاوی نکات جالبی است. البته بقایی هیچگاه «يك مبارز» نبود. او همیشه يك چاقوکش و سر جاسوس امپریالیسم بود. ولی در بخش دوم کتاب، که خیانت های بقایی علنی می شود، نویسندگان واقع بین تر می شوند. مخالفت بقایی چگونه بود؟ در مسئله محاکمه دکتر مصدق بقایی دو نامه به شاه و زاهدی می نویسد و با لحن بسیار خاضع و نوکرانه درخواست می کند که محاکمه دکتر مصدق باید طبق قانون اساسی انجام شود و برای این که بدنامی ایجاد نشود صحیح این است که دکتر مصدق فعلاً آزاد شود و یا در منزلش در احمدآباد تحت نظر نگه داشته شود تا مجلس تشکیل شود و قانون محاکمه وزراء را تصویب کند و مصدق طبق این قانون محاکمه شود. در جریان انتخابات سال ۱۳۳۳ شلوغ می شود و بقایی

۲۳. ع. محمدآقا، م. صدیقی. افول يك مبارز - نقدی بر «وصیت نامه سیاسی»، مواضع و خط مشی دکتر مظفر بقایی. تهران: مؤلف، ۱۳۶۵، ص ۳۱ - ۴۹.

را به مدت يك ماه بازداشت می کنند و در بهار آزاد می شود. در آذر ۱۳۳۴ مجدداً بقایی بازداشت و به زاهدان تبعید می شود و تا آذر ۱۳۳۵ در تبعید می ماند. ولی این را هم بدانیم که در این يك سالی که او در زاهدان بوده به طور منظم هفته ای يك هواپیما از طرف دربار برای او میوه و غذا و گوشت و وسایل راحتی می برده است. این مسئله در اسناد لانه جاسوسی آمده است.^{۲۴} در کتاب افول... سپس وصیت نامه سیاسی بقایی درج شده است. بقایی برای این که شهید دکتر فاطمی را متهم کند داستانی می سازد که ما در خانه ای خوابیده بودیم و فلان جاسوس انگلیس آمد و با فاطمی ملاقات کرد. با توجه به سوابق فاطمی نوشتن چنین مطلبی در سال ۱۳۵۹ نشانه خیانت اوست. بقایی اگر از چنین مسئله ای اطلاع داشت چرا در آن موقع که به اصطلاح همکار مصدق بود آن را مطرح نکرد؟! این ادعا فقط نشانه پستی و ردالت بقایی است. بقایی بعد گفته است که يك شب از دربار اتومبیل فرستادند و من که مریض بودم با عصا و به زحمت به دیدار شاه رفتم و شاه به من پیشنهاد نخست وزیری داد. من گفتم که الان تحت معالجه هستم و معلوم نیست تا چه زمانی زنده بمانم! اگر این مطلب درست است چرا بقایی آن را این همه مدت مسکوت گذارد و پس از سقوط شاه مطرح کرد؟ بعد ادعا کرده که زاهدی - نخست وزیر - به من دو پیشنهاد کرد. اول اینکه استانداری کرمان را با بودجه هنگفت و با اختیارات در حد وزارتخانه در اختیار من بگذارد که من رد کردم. بعد به وسیله مرحوم حائری زاده (باز چون حائری زاده مرده او را به شهادت می گیرد!) و آقای شمس قنات آبادی (نمی دانم در آن زمان مرده بود یا زنده بود) به من پیغام داد که ۲۵ کرسی مجلس به حزب تو می دهم و هر کس را که بخواهی می توانی وارد مجلس بکنی به شرطی که از حالا تا تشکیل مجلس سکوت کنی و بعد هم هر کاری که می خواهی انجام دهی در مجلس باشد. این است مبارزات آقای بقایی!

- ولی بقایی در زمان عقد قرارداد کنسرسیوم در مرداد ماه ۱۳۳۳ با آن مخالفت کرد. این

پدیده را چگونه توضیح می دهید؟

کیانوری: هم انگلیسیها و هم آمریکاییها مانند بازیکنان شطرنج مهره های خود را در موقع خود در جای خود می نشانند و در موقع ضروری آنها را به حرکت درمی آورند. آمریکاییها بقایی را برای آینده نگه می داشتند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی هم او را نگه داشته و توانستند به کمک او افراد مؤثری را در پست های حساس بگمارند. پسران آیت الله کاشانی، که عضو حزب زحمتکشان بودند، را می شناسیم که پس از انقلاب مقامات بالایی داشتند و یکی از آنها حتی کاندید مقام ریاست جمهوری شد و مدتی هم زندانی شدند. یکی از هواداران بقایی

۲۴. مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا، ج ۲، ص ۱۵۲.

دکتر جلال‌الدین مدنی بود که کتاب تاریخ سیاسی معاصر ایران را در دو جلد نوشت. این کتاب يك تجلیل‌نامه از بقایی و فحش‌نامه به دکتر مصدق و حزب توده و شوروی بود. بقایی حتی توانست کسی مانند دکتر حسن آیت‌را، که شخصاً فرد سالم و معتقدی بود، به حزب خود وارد کند. آیت‌فرد کوچکی نبود و اگر ترور نشده بود می‌توانست به مقامات بالایی برسد. من از جریان بازجویی‌ها و اعترافات بقایی پس از بازداشت اطلاع دقیق ندارم، ولی شنیده‌ام که او در مسافرتی که به قصد اروپا کرده بود، محرمانه به آمریکا هم سفر کرده و در آنجا خود را به عنوان جانشین احتمالی برای جمهوری اسلامی ایران معرفی کرده است. تصور می‌کنم لازم باشد که نکات جالب اعترافات او بیرون کشیده و به اطلاع مردم برسد.

سرنوشت گروه ملکی

کیانوری: پس از اینکه مظفر بقایی دارودسته خلیل ملکی را با پس‌گردنی، اردنگی و کتک بیرون کرد، آنها حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) را درست کردند؛ یعنی در مقابل حزب توده ایران و حزب آمریکایی بقایی، به قول خودشان، يك «نیروی سوم» ایجاد کردند. آن انشعابیونی هم که دور ملکی مانده بودند، مانند قندهاریان و خنجی، به این گروه پیوستند و نشریاتی چون نیروی سوم و علم و زندگی و نو کردن سوسیالیسم منتشر می‌کردند. سیاست کلی «نیروی سوم» عبارت بود از مبارزه علیه حزب توده ایران و اتحاد شوروی، با تمام قدرت. به آمریکا حمله شدیدی نداشتند، به شاه هم حمله‌ای نمی‌کردند و به مظفر بقایی هم حمله نمی‌کردند. در سیاست داخلی هم بطور کلی از ملی‌شدن صنعت نفت حمایت می‌کردند. از لحاظ عملی هم چون نیرویی نداشتند کاری انجام نمی‌دادند، نه تظاهراتی داشتند که مثبت باشد و نه می‌توانستند حرکت منفی جدی انجام دهند. این سیاست چند ماهی ادامه داشت تا بالاخره، قبل از ۲۸ مرداد، از مصدق هم پریدند و به طرف کودتاچیان رفتند. ملکی به وسیله شمس قنات‌آبادی یا فرد دیگری از شاه وقت ملاقات گرفت و به دستبوس اورفت. این مطلب را خود ملکی در دفاعیاتش در سال ۱۳۴۴ بیان کرده است.^{۲۵} آل احمد هم این مسئله را گفته است. البته هیچ کدام زمان دقیق ملاقات را ذکر نکرده‌اند، ولی از قرائن برمی‌آید که

۲۵. خلیل ملکی در دفاعیاتش (اسفند ۱۳۴۴) می‌گوید: «اینجانب برای اولین بار حضور شاهنشاه شرفیاب شدم و اعلیحضرت همایونی لفظاً از مبارزات مؤثر و میهن‌پرستانه ما در نهضت ملی ایران و هم‌چنین از مبارزات ما علیه کسانی که از بیگانه‌الهام می‌گیرند فصلی بیان فرموده و از حزب ما که به نام نیروی سوم گفته می‌شد قدرانی فرمودند. قرار بر این بود که برای اینکه بهانه‌ای به دست توده‌ای‌ها نیفتد ملاقات علنی نشود.» (کیانوری).

نزدیکی های کودتای ۲۸ مرداد باشد. جمله آل احمد این است:

... ملکی به علت و به ترس از آن کین توزی ها که گذشت در آخرین روزهای حکومت دکتر مصدق و به ترس از آنچه همه را به یاد ایام دمکرات فرقه سی انداخته بود، مجبور شد با آن جناح بخصوص دستگاه حاکم در مکالمه ای را بگشاید که ابتر ماند و به این علت دهن آلوده ای شد که یوسف ندریده بود.^{۲۶}

البته ظاهراً مسئله به این سادگی هم نبوده، چون خنجی - یار ملکی - مدعی بود که ملکی از دربار پول هم گرفته است. این مطلب در کتاب آل احمد هست^{۲۷}. بهر حال، مخارج گروه ملکی باید از يك جایی تأمین می شده، چون آنها پس از اینکه از بقایی جدا شدند شخصاً وضع مالی نداشتند که بتوانند جایی تهیه کنند و افرادشان را اداره کنند و نشریه راه بیندازند. ارتباطات ملکی قبل از کودتا در این حد نیست. او حتی با آمریکاییها هم تماس داشته است (این مطلب هم مربوط به قبل از کودتا است). آل احمد می نویسد:

... وثوقی مدعی است که همو [ملکی] با آمریکاییها ملاقات می کرده، و حال آنکه من می دانم که خود او مترجم آن ملاقات ها بوده که من هم یکی دو بار در آنها شرکت کرده ام...^{۲۸}
آل احمد بعداً این ملاقاتها را توجیه می کند و می نویسد: «حق داشته که بداند آنهایی که فردا احتمالاً به قدرت خواهند رسید چه کسانی اند، و نکند همان توده ای های سابق باشند که حالا پوست انداخته اند و کلک تازه ای سوار کرده اند.»^{۲۹}

پس، ملاحظه می شود که آقای خلیل ملکی پیش از کودتا مکرراً با آمریکاییها ملاقات داشته و «یکی دو بار» هم با آل احمد در این دیدارها شرکت کرده و مترجم شان آقای [ناصر] وثوقی بوده است. حرف این آقایان با آمریکاییها این بوده که ما بهتر از دیگران می توانیم به شما خدمت کنیم؛ ولی خوب، آنها آدم های مطمئن تری داشتند و تشخیص شان این بود که زاهدی بهتر می تواند خدمت کند و بدین ترتیب پس از ۲۸ مرداد مدتی دکانشان تعطیل شد. البته در زمان کودتای ۲۸ مرداد در این گروه اختلاف می افتد. ظاهراً دو نفر، که ملکی اسمشان را ذکر کرده، طرفدار شعار جمهوری بوده اند و ملکی و سایرین طرفدار سلطنت. ملکی مدعی است که این دو نفر عامل نفوذی حزب توده بوده اند که مزخرف است. آنها در طول این شش سال آنقدر اطرافیان خود را دستچین کرده بودند که چنین چیزی نمی توانست باشد. ولی چون این

۲۶. جلال آل احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۲، ص ۲۰۵.

۲۷. همان مأخذ، ص ۲۲۹.

۲۸. همان مأخذ، ص ۲۲۹.

۲۹. همان مأخذ.